

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۲۷، پیاپی ۱۱۲، بهار و تابستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۵۹-۲۳۵

تاریخ نگری و تاریخ نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ق)^۱

محسن لطف آبادی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۶

چکیده

اگرچه حزین لاهیجی عمدتاً به عنوان یک ادیب و شاعر شناخته می شود، بخشی از شهرت او، مربوط به جایگاه مورخانه اوست. او در میان کتاب های مختلف خود، دو اثر در زمینه تاریخ دارد که در آنها می توان رویکرد وی را در این حوزه دید. درباره «حزین شاعر» یا دیگر ابعاد زندگی او، پژوهش های بسیاری صورت گرفته، اما «حزین مورخ» مدنظر محققان قرار نگرفته است. در این مقاله، کوشیده شد تاریخ نگری و تاریخ نگاری حزین لاهیجی بررسی شود تا به این پرسش پاسخ داده شود که حزین چگونه به تاریخ نظر کرده و در چه چارچوب هایی به نگارش تاریخ پرداخته است. نتایج پژوهش نشان می دهد که حزین در ویژگی هایی چون عبرت بینی، تقدیرباوری، اخلاق مداری و وطن دوستی با سنت تاریخ نویسی روزگار خود همسو بوده و در این چارچوب های فکری به تاریخ نگاه کرده است. غالب بودن این ویژگی ها، ناشی از میراث دیرینه تاریخ نگاری ایرانی است که به صورت یک سنت پیشینی به او به ارث رسیده است. اما در ویژگی هایی چون خارج بودن از چارچوب های رسمی، دنبال کردن اندیشه ای خاص، دارا بودن رویکرد انتقادی و نگارش تاریخ مردم، بیرون از پارادایم های غالب عمل کرده، جامعیت او در علوم مختلف، در این امر تأثیرگذار بوده است.

واژگان کلیدی: حزین لاهیجی، تاریخ نگاری، تاریخ نگری.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2021.30130.1419

۲. دکترای تخصصی تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران: mohsenlotfabadi@yahoo.com

مقدمه

بین تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری هر مورخی، رابطه مستقیم و دوسویه‌ای وجود دارد. تاریخ‌نگری به معنای نوع تفکر، زاویه و نگاه مورخ به تاریخ، و تاریخ‌نگاری به معنای نگارش تاریخ است (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۶). یک رویداد تاریخی، ممکن است با پنج، شش یا ده نوع تاریخ‌نگری متفاوت، به صورت‌های مختلفی گزارش و تفسیر شوند. به عبارت دیگر، تاریخ‌نگاری، نه بازتاب عینی یک رویداد تاریخی، بلکه نتیجه رویارویی آگاهانه ذهن و افق فکری مورخ با رویداد تاریخی است (آقاجری، ۱۳۸۰: ۳۸) و مورخ با توجه به معناهای ذهنی خود، آنها را می‌نگارد. اگر رخدادهای تاریخی نباشند، مورخی نخواهد بود و به عکس، اگر مورخی نباشد، رخدادهای تاریخی بی‌معنا خواهند بود.

هدف این مقاله، بررسی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی، ادیب و مورخ قرن دوازدهم هجری است. اینکه نویسنده اساساً چه بینش، رویکرد و روشی در نگارش تاریخ داشته و چگونه به تاریخ نگاه کرده، حائز اهمیت است. همچنین، این مسئله مدنظر است که پایگاه اجتماعی و سیاسی حزین، چه تأثیری در بینش و روش او داشته است. حزین، نماینده دوره‌ای از تاریخ است که بعد از یک دوره آرامش و ثبات سیاسی در دوره صفوی، بی‌ثباتی در ایران حاکم شد و نظام سیاسی و به تبع آن جامعه گرفتار قهقرا شد و باید دید که این شرایط ایران چگونه در آثار او انعکاس پیدا کرده است.

درباره تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی، تاکنون پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. پژوهش‌های انجام‌شده در ارتباط با او را، به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱. دسته اول، پژوهش‌هایی است که حول «حزین شاعر» شکل گرفته است. با توجه به اشتها او در شعر و ادبیات، بیشتر پژوهش‌های صورت‌گرفته این جنبه از زندگی او را بررسی کرده‌اند. از مهم‌ترین آثار در این زمینه، کتاب شاعری در هجوم منتقدان؛ نقد ادبی در سبک هندی، اثر محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۷۵) است که در کنار معرفی حزین و کتاب‌های او، به بررسی دیدگاه‌های منتقدان وی و اشعارش می‌پردازد؛ ۲. دسته دوم، نوشته‌هایی است که به زیست‌نامه و زندگی شخصی او در دوره‌های مختلف اشاره دارد. مقاله «حزین لاهیجی در هند»، پژوهش عباس هاشم‌زاده محمدیه (۱۳۸۸)، یکی از این نمونه‌هاست که به بررسی علل مهاجرت او به هند و فعالیت‌هایش در این سرزمین را مطالعه کرده است؛ ۳. دسته سوم، آثاری هستند که به دیگر جنبه‌های زندگی حزین، از جمله رسائل وی در علوم مختلف توجه کرده‌اند. از نوشته‌های مهم این حوزه، می‌توان به مقاله «در آستانه تحقیق و نشر؛ گذری بر رسائل حزین لاهیجی» پژوهش علی اوجبی (۱۳۷۷) اشاره کرد. از آنجایی که «حزین مورخ» مدنظر محققان قرار نگرفته، این

۱. زندگی و زمانه حزین لاهیجی

حزین لاهیجی، اندیشمند «ایرانی» و «شیعی» قرن دوازدهم هجری بود. او در خانواده‌ای دانش‌دوست در سال ۱۱۰۳ق در اصفهان متولد شد (لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۰). همچنان که از نام او برمی‌آید، اجدادش متعلق به گیلان و نسبشان به شیخ زاهد گیلانی، از صوفیان قرن هشتم و مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی می‌رسد. پدر حزین، مردی عالم و دین‌دار بود و پسرش را از دوران کودکی با معارف قرآنی و شیعی تربیت کرد و روح و جانس را با آن عجین ساخت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲-۱۰). حزین در طول حیات خود، در طی مسافرت‌های متعددی که به مناطق مختلف ایران و هند داشت، بر بیشتر علوم از جمله اخلاق، کلام، معارف اسلامی، شعر و ادب و تاریخ مسلط شد و آثار مختلفی در این زمینه‌ها از خود به جای گذاشت (Perry, 2012). دو اثر او در زمینه تاریخ که محل بحث این مقاله است، *تاریخ حزین و واقعات ایران* و *هند* نام دارند که بعد از سال ۱۱۴۶ق یعنی در زمان حضور او در هندوستان نوشته شدند. هر دو اثر مختصر هستند و رویدادهای ایران و گاه هندوستان را از زمان فروپاشی صفویان تا زمان نادرشاه، با زبانی ساده در خود جای داده‌اند (بهار، ۱۳۴۹: ۳۱۰/۳). به همین جهت، مطالب هر دو کتاب شباهت‌های زیادی دارند و می‌توان گفت، *واقعات ایران و هند*، خلاصه‌ای از کتاب *تاریخ* او است. *تاریخ حزین*، از یک منظر، یک نوع شرح حال‌نامه خود وی نیز محسوب می‌شود و او در کنار بیان اوضاع و احوال خود در دوره‌های مختلف زندگی، به اختصار به مسائل سیاسی، نظیر فروپاشی صفویان و حاکمیت افغان‌ها در ایران و مبارزات با عثمانی‌ها نیز اشاره کرده است. بخشی از شهرت حزین، به دلیل تألیف این دو کتاب است.

حزین در سی و دو سال اول زندگی خود، در محیط امن و آرام ایران، تحت حاکمیت صفویان زندگی کرد. اما بعد از این زمان، با شرایط متفاوتی، تحت تأثیر سقوط صفویان و ورود افغانه مواجه شد که تأثیرات زیادی بر روحیه و افکار او برجای گذاشت. دوران مهمی از زندگی او، مصادف با بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی ایران بود. در این زمان، مرزهای ایران از هر سو، در تهاجم رقیبان قرار گرفت و سرکردگان داخلی با توجه به شرایط به وجود آمده، برای پیشبرد مقاصد خویش تلاش می‌کردند. جریان تعاملات سیاسی نامنظم و حوادث بی‌ثبات کننده، به‌طور مکرر به وقوع می‌پیوست. به همین سبب، شرایط اقتصادی توده‌ها، بغرنج شد و تاراج حوادث، هر آن ممکن بود، هستی آنان را به باد دهد: «بدکاران و شورشانگیزان مملکت که از بیم سیاست [در زمان حاکمیت صفویان] درخزیده بودند، در آن انقلاب و طوفان [بعد از

ورود افغان‌ها] از هر گوشه و کنار سر به طغیان و زیاده‌سری برآورده [قصد] شورش‌انگیزی داشتند» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۶۰). شرایط تغذیه و بهداشت مردم نامناسب بود و «هر روز جماعتی بی‌شمار به امراض مهلکه مبتلا گشته هلاک می‌شدند.» (لاهیجی، ۱۳۷۷ [۵]: ۱۹۳-۱۹۲؛ همچنین نک: مروی، ۱۳۶۹: ۱/۴) از این‌رو، در این دوران، نمی‌توان نشانه‌هایی از جامعه‌ای سالم را در ایران دید. یک جامعه وقتی سالم است که مردم در آن به لحاظ سیاسی و اقتصادی احساس امنیت کنند.

۲. دریافت نظری حزین از تاریخ

نوع نگاه مورخان به تاریخ، در تاریخ‌نگاری آنان تأثیرگذار است و مورخان با توجه به افق‌های فکری که ایشان را محصور کرده است، تاریخ را می‌نگارند. به عبارت دیگر، مورخان آینه نیستند که امر واقع را همان‌گونه که اتفاق افتاده است، بنگارند، بلکه معناهای ذهنی آنهاست که نوشته‌هایشان را جهت می‌دهد. میان افق فکری یک مورخ و تاریخ‌نگاری او، رابطه مستقیمی وجود دارد. در بررسی تاریخ‌نگاری هر مورخی، باید الگوی فکری او را مدنظر قرار داد تا به فهم درستی از آن رسید. مورخانی همچون حزین لاهیجی، معمولاً به شکل مستقیم به الگوی فکری و نوع مواجهه‌شان به تاریخ اشاره نکرده‌اند، اما با دقت در نوشته‌های آنان می‌توان آن را دریافت.

در تاریخ‌نگاری سنتی ایران، تحت تأثیر نگاه دینی و قرآنی، تاریخ مساوی با «علم عبرت» است. در استمرار این سنت، در نوشته‌های حزین نیز تاریخ «علم عبرت» دانسته شده که به صورت انباشتی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. در این دستگاه، تاریخ همانند آینه‌ای دیده می‌شود که تصاویر اتفاقات، رخدادها و تحولات در آن منعکس شده و به زمان حال رسیده است و بهسازی اکنون با توجه به انباشت‌های تاریخی، از مهم‌ترین فواید آن است: «چون انسان را به همین ثمره و گزین سرمایه در کارگاه آفرینش تحصیل عبرت است و از این است که گروهی از دانشمندان و قدر وقت‌شناسان به تدوین کتب تواریخ تحریر احوال هر نیک و بد پرداخته» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۳-۲). او در نامه‌ای که به یکی از نزدیکانش در هندوستان می‌نویسد، آرزو می‌کند که بتواند «شمه‌ای از سرگذشت خود [در سفرها و دشواری‌های آن را] نقل کرده تا موجب عبرت گشتی» (لاهیجی، ۱۳۸۴: ۹۹). حزین، افسانه‌گویی و نوشتن تاریخ به قصد خودنمایی را از آن‌جهت که مایه عبرت‌آموزی نیست، دور از شأن تاریخ دانسته و آن را از معایب این علم برمی‌شمارد و معتقد است که شیوه نگارش تاریخ او از این ویژگی‌ها به دور است (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۳-۱۱۲).

مطابق با این چارچوب فکری، از طریق تاریخ، امور محسوس و ظاهری در اختیار انسان‌ها و جوامع قرار می‌گیرد و با استفاده از آن می‌توان به امور غیرمحسوس و باطنی اصل شد. به سخن دیگر، «چشم حقیقت» در تاریخ، «چشم عبرت‌بین» است و فرد و جامعه با به‌کارگیری آن می‌توانند خود را از مصائب باز دارند. به‌همین جهت، حزین، انگیزه خود از تألیف کتابش را در کنار «ذکر شمه‌ای از حالات و واقعات خود» اینگونه بیان می‌کند که «سرگذشت ایام گذشته را برای نگرندگان خالی از فایده و عبرت» نیست تا «دوستان را یادگاری و آیندگان را تذکاری باشد» (همان: ۲، ۳؛ لاهیجی، ۱۳۷۷ [۵]: ۱۸۹). در هنگام روایت برخی رخدادها تاریخی نیز، این تلقی را با ذکر جمله «به دیده عبرت کردم» بیان می‌کند و بر طبل پندآموزی آن می‌کوبد (نک: لاهیجی، ۱۳۳۲: ۸۴).

در امتداد بحث عبرت‌بینی، باید به نگاه اخلاق‌مدارانه حزین به تاریخ اشاره کرد. جهان‌بینی او در تاریخ، یک جهان‌بینی اخلاقی است و نیل به آن، از آرمان‌های اصلی محسوب می‌شود. برای او، رویدادهای تاریخی همچون الگویی اخلاقی هستند. یکی از اهداف او در بیان رخدادها و اتفاقات زمان خود، نشان‌دادن بُعد اخلاقی و پنهان آن است. به‌عبارت‌دیگر، تاریخ و رخدادها تاریخی، گذرگاهی برای دستیابی به امور اخلاقی است. یکی از این نمونه‌ها را در بحث قدرت‌گیری نادر می‌توان دید که در کنار بُعد سیاسی آن، نشان‌دهنده درک اخلاقی او از این اتفاق است. چیدمان روایت‌ها درباره این موضوع، نیازمند تأمل است. ابتدا به ورود نادر به اردوی طهماسب دوم و یافتن لقب «طهماسب‌قلی‌خان» و پیشرفت کار و استقلال او اشاره کرده و سپس به یاد یکی از اشعار سعدی در *بوستان* می‌افتد و می‌خواهد از آن کسب اخلاق و عبرت کند. الگوی اخلاقی که در قبال نادر ایجاد می‌کند، این‌گونه است که ابتدا به او می‌گوید که «دنیا فانی است و خانه ابدی انسان آخرت است و باید هرچه بیشتر در کسب فضیلت‌ها بکوشد و از آنجا که مردم بر دین پادشاهان هستند، باید سلوک درستی درپیش گیرد»، سپس اندرزهای اخلاقی دیگری درباره نحوه رفتار با رعیت و اداره جامعه مطرح کرده و معنایی ارزشی مطابق با نظام معنایی فرهنگ ایرانی را گوشزد می‌کند:

نخستین نکو‌گیر راه سلوک	که خلقی گـراید به دین ملوک
جهاندار باید پسندیده‌کیش	غم پیروان خور به دنبال خویش
تو را خانه در عالم دیگر است	سرای تو بیرون از این ششدر است
قوی دار دل را و همت بلند	به همت توان گشت فیروزمند
به کاری که در وسع کوشنده نیست	همانا میان بستن از ابلهی است
به ملک تو هر جا که بیداد رفت	بود از تو، چون از میان داد رفت

چه شد فرّ و دیهیم گردن‌کشان که دوران ندارد از ایشان نشان
(لاهیجی، ۱۳۷۷: [۵] ۲۰۶-۲۰۵؛ همچنین درباره جهان‌بینی اخلاقی حزین نک:
لاهیجی، ۱۳۷۷: [۴] ۷۱-۸۴)

همسو با مطالب قبل، تقدیرگرایی و تفسیر قضا و قدرگونه رخدادها، ویژگی دیگری است که می‌توان در تاریخ‌نگاری حزین برشمرد. تقدیرگرایی اندیشه‌ای است که مبنای اعتقادی و دینی دارد و رابطه‌ای است که بین انسان و ماوراءالطبیعه برقرار است (آرام، ۱۳۸۶: ۲۶۶). این اندیشه به معنای آن نیست که انسان موجودی منفعل و بی‌اختیار است و نقشی در تحولات تاریخی ندارد، بلکه به این معنی است که در محدوده خاصی می‌تواند عرصه عمل پیدا کرده و کنش‌های خود را انجام دهد. به عبارت دیگر، مطابق با این دیدگاه، انسان در یک کل از پیش تعیین‌شده زندگی می‌کند و می‌تواند در این کل، با اراده و اختیار خود عمل کند. زمانه‌ای که حزین در آن زندگی می‌کرد، یعنی اواخر دوره صفوی و قدرت‌گیری نادر، باتوجه به افزایش ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی و ظهور مدعیان داخلی و خارجی، اندیشه تقدیرگرایی بیشتر شده و بسیاری از مسائل در این الگو تشریح می‌شدند. این اندیشه به او کمک می‌کرد که بتواند آرام و دردهای خود را تسکین داده و توجهی برای وضعیت موجود پیدا کند. در این چارچوب، معتقد بود که هرچه خداوند مقدر کند، همان خواهد شد (لاهیجی، ۱۳۸۴: ۹۸). به زعم او، در تقدیر اجباری نهفته است و باید آن را پذیرفت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۰۱ و ۵۴). به کارگیری اصطلاحاتی چون «قهرمان تقدیر»، «برحسب تقدیر»، «اجرای تقدیر»، «امضای تقدیر»، «تقدیر ایزدی»، «موافق نیفتادن تقدیر»، «تن دادن به قضا»، «قهرمان قضا»، «روزگار شعبده‌باز»، «روزگار پرشر و شور»، «هجوم احوال و حادثات» و غیره، همگی حکایت از این دارد که فلسفه تاریخ او بر مبنای مشیت الهی است. او حتی رساله‌ای به نام *کنه المرام* در بیان قضا و قدر نوشته است (همان: ۱۱۲).

در کنار تأثیر بی‌ثباتی سیاسی و شرایط ناامن جامعه ایران، باید به این نکته مهم توجه داشت که تقدیرگرایی حاصل از صوفی‌گری و تفکرات عرفانی نیز در بنیان‌های فکری نویسنده تأثیرگذار بوده است، زیرا اندیشه‌های صوفیانه در اواخر دوره صفوی، همچنان قدرتمند بود (نک: آرام، ۱۳۸۶: ۲۶۹) و حزین هم در رسالات و هم در اشعار خود، نشان داده است که گرایش زیادی به این جریان داشته است، در این باره (نک: لاهیجی، ۱۳۷۷: [۳] ۱۸۳-۱۷۳؛ لاهیجی، ۱۳۷۷: [۲] ۳۳-۲۵؛ لاهیجی، ۱۳۷۸: ۷۶۴-۶۹۳).

۳. اعتبار روایت‌های حزین

پایگاه سیاسی و اقتصادی مورخان در ارائه روایت‌های آنها تأثیرگذار است. اندیشه و قلم مورخی که معیشت او در گرو قدرت است، با مورخی که خارج از آن عمل می‌کند، متفاوت است. تاریخ‌نگاری حزین، بیرون از دایره قدرت صورت گرفت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷؛ لاهیجی، ۱۳۷۸: ۷۰۵). معیشت او و خانواده‌اش، از طریق املاک موروثی‌شان در گیلان تأمین می‌شد که در همان دوره‌ای که صفویان حیات داشتند، از میان رفت (نک: لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۱-۵۰). بعد از این حادثه، درباره معیشت خود می‌نویسد: «به هر نوع با آنچه در دست بوده اوقات می‌گذشت و مرا خود طبیعت و فطرت قادر بر تحصیل دنیا نبوده و نیست و توسل و اظهار حاجت و قبول مروت و احسان از احدی هرچند سلاطین عالی شأن و کرام خلق از دوستان صدیق باشند به موجب حمیت و غیرت فطری ممکن و مقدور نه و با این حال زندگانی به تهیدستی و قصور مقدرت از قدر همت اشق و اصعب اشیا و سخت‌ترین بلیات است»^۱ (همان). در منابع دیگری نیز که احوال او در آنها آمده، از نزدیکی وی با صفویان و اینکه ارجمند و محل مشورت شاهان این سلسله، به‌ویژه طهماسب دوم بوده، سخن رفته است، اما درباره حمایت مالی آنها از او، سخنی به میان نیامده است (نک: شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۴۱؛ واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۳۴۷/۱-۳۴۴). هنگامی هم که در هندوستان بود، هدیه و مقرری انگلیسی‌ها را نپذیرفته است (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۳).

ارتباط حزین با حکومت صفوی به اینگونه بود که گاه به آنها درباره حکومت و مردم مشورت می‌داد و سپس از آنها جدا می‌شد. از این‌رو، اگر همکاری‌ای با سران سیاسی صورت می‌گرفت، مدت زیادی دوام نمی‌یافت. در منازعه طهماسب دوم و نادر با اشرف افغان، به خواست آنها در لشکرشان حاضر بود و بعد از مدت کوتاهی راه خود را در پیش گرفت (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۳-۷۴). شاید مسئله‌ای که همین ارتباط کوتاه‌مدت با قدرت را برای وی رقم می‌زد، مسئله ایران و هرج‌ومرج‌هایی بود که جامعه به آن گرفتار شده بود (برای آگاهی بیشتر درباره رابطه حزین با پادشاهان معاصر نک: شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۵: ۸۶-۸۴).

بنابراین، آنچه از تاریخ‌های رسمی دوره صفوی یا دوره‌های دیگر تاریخ ایران سراغ داریم،

۱. حزین، در دیوان شعر خود نیز از مدح حاکمان وقت پرهیز کرده و تنها ائمه معصومین را شایسته ستایش می‌داند. او به شعرایی چون انوری و خاقانی که چنین رویه‌ای را در پیش گرفته بودند، خرده گرفته و مناعت طبع خود را پیش می‌کشد:

از صولت نیروی مدیحت نی کلکم
هر چند که دنیاست ره و ما همه راهی
ناخن کند از پنجه برون شیر اجم را
افتاده مرا زورق هستی به تباهی

(لاهیجی، ۱۳۵۰: ۶۲۳ و ۵۵۸ و ۵۵۵ و ۱۳)

نمی‌توان در تاریخ‌نگاری حزین یافت. اندیشه تاریخ‌نگاری او، برخلاف اکثر مورخان متقدم و هم‌عصر خود که تحت تأثیر تحولات مذهبی، آشکارا به بیان گرایش‌های شیعی خود پرداخته و در برابر اهل سنت موضع می‌گرفتند (نک: منشی قمی، ۱۳۵۹: ۱۰۲ و ۷۳؛ حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۱۰۰-۹۹ و ۳۶؛ عبدی‌بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۶۸-۱۶۵ و ۳۳-۳۵؛ نصیری، ۱۳۷۳: ۱۵۰-۱۴۱ و ۱۴۰-۱۳۵؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۶۶-۵۷ و ۳۹) و به‌رغم تربیت شیعی و اعتقاد راسخ به آن، در گزارش، داوری و نقد خود، آشکارا موضع نمی‌گیرد و سعی می‌کند از این لحاظ بی‌طرفی خود را حفظ کند. نمونه بارز آن، مواجهه با عثمانی‌ها و افغانه است که به‌رغم اینکه دوگانگی و اختلافات مذهبی با این دو گروه در آن دوره موج می‌زد، تلاش می‌کند، این مسائل را در نگارش تاریخ دخیل نکند (نک: لاهیجی، ۱۳۳۲: ۶۶-۶۳ و ۵۶).

حزین، در رسالات خود نیز چنین رویه‌ای در پیش گرفته و در هنگام بیان مسائل پیرامون مذاهب اسلامی بر له یا علیه گروهی موضع نگرفته است (نک: لاهیجی، ۱۳۷۷ [۱]: ۳۲۶-۲۶۴). اما باید این نکته مهم را در نظر داشت که اگرچه حزین در ظاهر، گرایش‌های مذهبی خود را نشان نمی‌دهد، در باطن فردی کاملاً متعهد به تشیع و طرفدار سرسخت آن است. دلیل این امر را می‌توان در سه موضع دید: یکی اینکه تذکره‌المعاصرین خود را تنها به شعرای شیعی اختصاص داده و حالات آنها را بازگو کرده است (لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۰)؛ دلیل دوم آن است که در برخی ایام عزاداری به منبر می‌رفته و همسو با شیعیان روضه‌خوانی می‌کرده (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۰)؛ نکته آخر اینکه، یکی از دلایل علاقه و حمایت او از حکومت صفوی، تشیع آنها بوده است (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۲۱-۲۰).

موضوعی که بیش از همه باعث اهمیت گزارش‌های تاریخی حزین در نیمه اول کتاب تاریخی او شده است، حضور وی در بسیاری از رخدادهاست. در این بین، مشاهدات او از سقوط اصفهان به دست افغان‌ها و جنگ‌های ایران و عثمانی در نواحی غربی ایران در دوره فترت تا به تخت نشستن نادرشاه برجسته‌تر است. در ماجرای سقوط اصفهان، حزین به غیر از تشریح وضعیت خود و خانواده‌اش، وضعیت شهر را هم بازگو کرد و به‌زعم خود، به «دیده بصیرت» در آن می‌نگریست. او پیشنهادهایی به نزدیکان طهماسب دوم، برای رهایی از مصائب حملات افغان‌ها نیز داد که پذیرفته نشد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۶-۵۰). در غرب ایران، شخصاً در منازعات با عثمانی‌ها شرکت داشت و مردمان این منطقه را به جنگ و مقاومت علیه آنها تشویق می‌کرد: «مردم را دلالت و تحریص به اتفاق و سامان یراق و پاس جزم و مردانگی نمودم، سخنان من مؤثر و مقبول همه افتاد... آن مقدار ایشان را تشجیع و تحریص کردم... و خود هم در اکثر شب‌ها با ایشان در پاسداری و روزها در سواری موافقت می‌کردم» (همان: ۶۷).

مسافرت‌های او به ترتیب به خوانسار، خرم‌آباد، همدان، شوشتر، حویزه، بصره، آذربایجان، کرمانشاه، تویسرکان، تهران، اصفهان و مشاهده رخداد‌های این مناطق، بر اعتبار گزارش‌های او افزود. هرچند در همه این شهرها، مسائل را به اختصار بیان می‌کرد، اما همین مطالب مختصر را از مشاهدات خود روایت می‌کند. علاوه‌براین، برخی از رویدادهای نیمه اول کتاب را که خود آنها را ندیده، از افرادی که در آن واقعه حضور داشتند، گزارش می‌کند. برای مثال، واقعه نبردهای ایران با عثمانی در همدان در زمان طهماسب دوم و آغاز قدرت‌گیری نادر را از اقوال «دفتردار بغداد که از عظمای آن لشکر بود»، روایت می‌کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۴). یا قبل از ارائه گزارش یکی دیگر از جنگ‌های ایران و عثمانی می‌نویسد که آن را «از حاضران معرکه شنیدم» (همان: ۹۴).

حزین، در مقدمه رساله «واقعات ایران و هند»، به این ویژگی کار خود اشاره می‌کند که می‌خواهد «به ذکر شمه‌ای از حالات و واقعات ایران‌زمین و هند و غیره که به رأی‌العین دیده و از بعضی از معتبرین اصداقا به سمع رسیده» بپردازد (لاهیجی، ۱۳۷۷: [۵]: ۱۸۹). علاوه‌براین، سعی کرده است تا حد امکان امانت و انصاف را در گزارش‌های خود رعایت کند. نمونه بارز آن، مواجهه با نادر است که با وجود اختلافات و دشمنی‌هایی که با او دارد، هنگامی که رویدادهای دوره او را به نگارش در می‌آورد، تلاش می‌کند موضعی بی‌طرف داشته باشد و حتی از برخی اقدامات او نظیر شکست دادن عثمانی‌ها و افغانه برای حفظ ایران، با خوشحالی یاد می‌کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۸۹ و ۸۶ و ۸۴). در حالی که مورخی چون ابوالحسن قزوینی، با وجود همه تلاش‌های نادر در یکپارچگی به او چنین موضعی ندارد و به‌علت نوع برخورد او با خاندان صفوی، با القابی چون «نادر غادر، نمک به حرام، راهزن، غارتگر و قطاع‌الطریق» به وی حمله می‌کند (نک: قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۳ و ۱۵۱ و ۱۴۹ و ۹۰). به‌دلیل همین ویژگی‌ها در تاریخ‌نگاری حزین، نویسندگان بعدی، از جمله خود ابوالحسن قزوینی، از کتاب تاریخ او استفاده کرده و به فراخور بحث‌شان، به او ارجاع داده‌اند (نک: همان: ۱۴۹ و ۹۱ و ۸۸ و ۸۵ و ۸۳ و ۸۱؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۹۲ و ۵۹).

به‌غیر از موارد مذکور، فهم معقول رویدادها، در تاریخ‌نگاری حزین تأثیر گذاشته است. او در برخی مطالب کتاب خود، از توصیف صرف رویدادها فاصله گرفته و پدیده‌ها را از نگاه عقلی می‌بیند. این خصلت، متأثر از روحیه عالمانه او است که هنگامی که در مسئله‌ای برایش سؤال و تشکیک ایجاد می‌شد، با رجوع به فتاوی همه فقها، کتاب‌ها، استادان و استدلال‌های خویش، سعی می‌کرد مسئله را حل و خود را اقناع کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۳). زمانی که مسائل اصفهان و گفت‌وگو با متولیان یهودی و مسیحی ساکن آنجا را بازگو

می‌کند، می‌نویسد که تورات و انجیل و شروح آن را به‌طور کامل مطالعه و به تحقیق به کنه عقاید آنها شناخت پیدا کرده و به مباحثه با آنها پرداخته است. در عین حال، به اختلاف مذاهب اسلام نیز پرداخته است و «کتب هر فرقه و سخنان هر یک را پی [می]برد» (همان: ۲۸-۲۹)؛ کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸). در مواجهه با صابیان خوزستان هم به‌همین صورت عمل می‌کند و با احاطه یافتن بر همه جوانب، آراء، عقاید، جمعیت و تاریخچه آنان را توضیح می‌دهد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۱-۷۲).

حزین با چنین رویه‌ای، در مواردی، تبیین معقولانه‌ای از رویدادها و مسائل به دست داده است. او گاه در توضیح مسائل تاریخی در چگونگی متوقف نمی‌شود، بلکه به «چرایی» هم پرداخته است و حتی گاهی گزاره‌های کلی ارائه می‌کند. در باب علت اصلی فروپاشی صفویان در برابر افغانه می‌گوید که چون جامعه سالیان درازی در آرامش و بدون جنگ بود، مستعد آسیب شد و در برابر یورشگران ناکام ماند: «چون قرن‌ها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمت‌های دنیویه در ممالک بهشت‌نشان ایران نصاب کمال یافته، مستعد آسیب عین‌الکمال بود. پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش‌طلب را که قریب یکصد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود، دغدغه علاج آن فتنه به خاطر نمی‌گذشت» (لاهیجی، ۱۳۷۷: ۵).

۵۲). او به وجود آمدن طغیان‌ها و زیاده‌سری‌ها بعد از فروپاشی صفویان در ایران را یک امر طبیعی یا به تعبیر خود، «چنان‌که رسم است» می‌داند که با به وجود آمدن چنین شرایطی (فروپاشی سیاسی)، این پدیده در هر زمان و مکانی رخ می‌دهد (همان: ۱۹۵) یا هنگامی که نادر می‌خواست بر تخت سلطنت به‌جای صفویان بنشیند، در مجلسی که آراسته بود، برخی از اطرافیان سخنان تملق‌آمیز بر زبان رانده بودند که حزین علت این پدیده را طبیعی و ناشی از آماده‌شدن قواعد فرمانروایی و کشورگشایی فرمانروای جدید می‌داند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۸).

با وجود این، زمانی که به هندوستان مهاجرت می‌کند و امکان مشاهده وقایع ایران برای او میسر نیست، به شنیده‌هایی از مسافران برای ارائه گزارش‌های خود اکتفا می‌کند که موجب شده است اعتبار روایت‌های او، در این قسمت از کتاب تا حد زیادی کم شود. برای مثال، هنگام نبردهای نادر با لزگی‌های داغستان از پیروزی آسان او در برابر آنها سخن می‌گوید (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۸)، در حالی که حتی بر اساس منابع رسمی دوره نادرشاه، لزگی‌ها با توجه به اینکه «مساکن‌شان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت و راه‌های بسیار صعب بود [و] به استظهار جا و مکان بعضی اوقات از در نافرمانی بیرون می‌آمدند»، یکی از چالش‌های مهم نادر محسوب می‌شدند و حتی برادرش ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به قتل رساندند (نک: استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۹۸-۳۹۶ و ۳۱۶-۳۱۷ و ۲۴۵-۲۴۴).

به‌همین جهت، ابوالحسن قزوینی، از قسمت اول کتاب او تمجید کرده و آن را معتبر می‌داند، اما دربارهٔ قسمت دوم، به‌سبب اختلافات روایات، انتقاداتی وارد می‌کند و معتقد است که «در هندوستان بودن و وقایع ایران از تقریر اقوال متردین نوشتن از دانش بعید است.» به‌زعم او، حزین، «از راه زیرکی اواخر تذکرهٔ احوال خود را حوالهٔ راویان اخبار نموده و صدق و کذب را به گردن آنها گذارده» است (قزوینی، ۱۳۶۷: ۸۰ و ۸۱). این مسئله در نوع خود تعجب‌برانگیز است، زیرا با توجه به رفت‌وآمد زیاد ایرانیان به هندوستان، حزین از راه‌های مختلفی می‌توانست اخبار موثقی از ایران به دست آورد و از ارائهٔ اطلاعات دم‌دستی و ساده دوری کند.

۴. وطن‌دوستی

حزین را می‌توان یک «وطن‌دوست» خواند. آن چیزی که برای او اهمیت دارد، ایران، با حفظ ماهیت سرزمینی، سیاسی و فرهنگی است. با وجود اینکه مانند برخی از مورخان تاریخ‌های عمومی پیش از خود، به ارائهٔ گزارش‌های تاریخ ایران در دورهٔ باستان و دورهٔ اسلامی نمی‌پردازد تا الگوی‌های هویتی ایرانی را برجسته کند، اما در همین تاریخ شرح حال‌گونهٔ خود، علاقهٔ زیادی به ایران نشان می‌دهد. او ایران را همواره می‌ستاید و چنان در اندیشه و جانش اثرگذار است که بر تاریخ‌نگاری‌اش سایه انداخته است.

ستایش‌های مستقیم حزین از ایران، وجهی از شخصیت وطن‌دوستی او را نشان می‌دهد. او از ایران با عنوان «مملکت بهشت‌نشان» یاد می‌کند و معتقد است که این سرزمین «بالذات عدل و اشرف و بالعرض احسن و اکمل معمورهٔ ربع مکشوف است.» او به هر نقطه‌ای از ایران که پا می‌گذارد، با بیان جملاتی عرق خود را به آن نشان می‌دهد. گیلان و مازندران را «بی‌نظیر در ربع مسکون»، سرزمین‌های مجاور کوه الوند در غرب ایران را «بهشت روی زمین»، شیراز را چه در دورهٔ باستان و چه در دورهٔ اسلامی «به غایت معمور و موفور و مجمع و مسکن افضل» و گل سرسبد همهٔ آنها را اصفهان می‌داند که تمام نیکی‌ها را به کمال در خود جمع دارد. در عین این علاقه، اگر احیاناً نقاط ضعفی هم می‌بیند، به آن اشاره می‌کند (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۴-۷۵ و ۳۲-۳۳ و ۵۳ و ۲۴-۲۰؛ لاهیجی، ۱۳۷۸: ۶۶۶-۶۶۴).

زمانی که حزین در هندوستان سکونت می‌یابد و ویژگی‌های طبیعی و فرهنگی این سرزمین را می‌بیند، علاقه‌اش به ایران افزایش پیدا کرده و در یک نگاه مقایسه‌ای، رابطهٔ مستقیمی میان باید‌ها و نبایدهای اخلاقی و جغرافیا و محیط قائل می‌شود. در جملاتی متعصبانه و غیرمعتقول می‌نویسد که اگر یک هندی در ایران به دنیا بیاید و در آب‌وهوا

فرهنگ آن پرورش پیدا کند، در بسیاری از ابعاد فردی و اجتماعی خویش تعالی پیدا کرده و از بسیاری از صفات مذمومی که در حال حاضر به آن مبتلاست، دور خواهد شد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲۲). بدین صورت، وطن‌دوستی حزین، یک نوع وطن‌دوستی منفی و مبتنی بر نفی قومیت‌های دیگر است. این رویه، برخلاف دیگر نویسندگان هم‌عصر او چون ابوالحسن قزوینی است که در عین وطن‌دوستی و بیان ویژگی‌های نیک ایران و ایرانی، درصدد تخریب اقوام و هویت‌های دیگر برنیامدند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۲۷-۱۲۶ و ۶۳-۶۵ و ۹-۱۰).

برخی از عالمان هندی و حتی ایرانی، در مقام پاسخ‌گویی به اظهارات وی برآمدند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو، برخی دیدگاه‌های او را نقد کرده و آنها را «عبث» می‌داند (آرزو، ۱۳۸۵: ۷۴). واله داغستانی هم می‌گوید تلاش زیادی انجام داده تا او را «از این ادای زشت» منع کند، اما فایده‌ای نداشته است. واله از هندیان که با وجود این موضع تند حزین، رعایت احوالش را می‌کردند، ستایش می‌کند (واله داغستانی، ۱۳۹۱: ۴۴۶/۱). شاعر هندی به نام «پندت گوبند رام زیرک لکهنوی» در قطعه‌ای ۳۱ بیتی که با لحن تندی بیان شده، به دفاع از هندیان برخاسته و حزین را شخصیتی «فاقد ادب» خطاب می‌کند:

نه که چون مرتد و مجهول فرومایه فضول که نه از خلق خوشش بهره بود نی زادب
بی‌حیا، آب نه در چشم و نه بر رو دارد خاکِ او ساخت مخمّر زخوی خجلت، رب
مسکنش بود به کھسارِ حدود جیلان سخت‌رو، تنگ‌دل از بهر همین کردش رب
چون تو مودی نبرد راه دگر ره به وطن روی سوراخ ندیده‌است دو نوبت عقرب
رنجش مردم کشمیر که بی‌شک خُلد است این است حقاً به تو بیزاری روح جد و آب
(لاهیجی و لکهنوی، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۷)

علاوه بر این، حزین تحت تأثیر رویکرد وطن‌دوستانه خود، از عثمانی‌ها و افغانه که موجب اختلال اوضاع ایران بودند، بیزاری می‌جوید. او سعی می‌کند در مواجهه با غیریت‌ها، دیدگاه‌های مذهبی خود را در تاریخ‌نگاری دخیل نکند، اما گرایش‌های وطن‌دوستانه بر تاریخ‌نگاری وی سایه انداخته است. افغان‌ها و هر گروهی که با آنها همراهی می‌کردند، «جماعت کودن صحرائین» خطاب می‌کند که از هیچ فرصتی برای قتل و غارت ایران دریغ نمی‌کردند (لاهیجی، ۱۳۷۷[۵]: ۲۰۹ و ۱۹۶). وجود عثمانی‌ها را «باعث ویرانی ایران و اکثر ممالک جهان» می‌داند که با «آتش فتنه و شمشیرهای آخته» خود، به سرزمین‌های آذربایجان و عراق صدمات زیادی وارد می‌کردند. به همین سبب، هر گاه موفقیتی برای ایرانیان در برابر آنها رخ می‌داد، با خوشحالی آن را ثبت و ضبط می‌کرد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۴ و ۷۳ و ۶۶ و ۵۹). البته مورخان افشاری نیز به افغان‌ها و عثمانی‌ها، با توجه به رقابت‌های سیاسی، چنین نگاهی داشتند

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۴۷

و آنها را با عناوینی چون «طایفه لثیم» و «ظلم‌پرور» خطاب می‌کردند (نک: استرآبادی، ۱۳۴۱: ۱۶۹ و ۱۴۴).

حزین در برخی از قسمت‌های تاریخ خود، به فراخور بحث، داستان‌ها و روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی ایران را نیز نقل می‌کند یا برخی از شخصیت‌های مدنظر خود را با پهلوانان ایرانی مقایسه می‌کند. او احساسات و عواطف مثبتی به گذشته به‌ویژه دوران باستانی ایران دارد. سبحان‌ویردی‌خان حاکم همدان را که با کمک نیروهای پراکنده مردمی توانست در برابر عثمانی‌ها موفقیت‌هایی به دست بیاورد و جمعیت زیادی از آنها را به قتل برساند، به رستم و اسفندیار تشبیه کرده و او را ناسخ داستان‌های پهلوانی آنها می‌داند یا هنگامی که به مکر و حيلة بابرین هند در برابر صفویان و حمایت نکردن از آنها در برابر افغان‌ها اشاره می‌کند، ماجراها و مصائب شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران را همچون منوچهر، سام‌نریمان، کیقباد، رستم، اردشیر بابکان و انوشیروان که در این سرزمین از سر گذرانده‌اند، می‌آورد (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲۲). در رویدادهایی دیگر نیز اشعار شاعران حماسی ایران چون فردوسی و اسدی طوسی را درباره پادشاهان و پهلوانان ایرانی برای توضیح بهتر مطلب خود می‌آورد تا بدین‌گونه خودآگاهی تاریخی خود را نشان دهد (همان: ۱۲۳ و ۵۴).

با وجود این، این سؤال در ذهن شکل می‌گیرد که چرا به‌رغم این همه ایران‌دوستی، حزین نیمه دوم زندگی خود را در هندوستان سپری کرد. پاسخ این مسئله را باید در مسائل سیاسی جست‌وجو کرد. او به‌دلیل فشارهای نادرشاه و تحت تعقیب قرار گرفتن توسط او، مجبور به مهاجرت به هندوستان شد. او به‌علت حمایت از صفویان، مخالف با نادرشاه بود و تا سال ۱۱۴۶ق نیز توانست به‌صورت مخفیانه در مناطق مختلف ایران زندگی کند (شوشتری، ۱۳۶۳: ۳۴۱). حتی یک بار در کرمان شناسایی شد و نزدیک بود کلانتر این شهر او را به قتل برساند که با میانجی‌گری واله داغستانی، نجات پیدا کرد (داغستانی، ۱۳۹۱: ۴۴۵/۱). در نهایت برای حفظ جان خود، مجبور به مهاجرت به هندوستان شد. هنگامی که نادر به دهلی لشکر کشید، گروهی را مأمور دستگیری او کرد، اما حزین خود را مخفی کرد و باز هم دست نادر از قتل او کوتاه ماند (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۰). حزین، چندین بار برای بازگشت به ایران تلاش‌هایی انجام داد که هر بار ناموفق بود: «دیدن این مملکت [هندوستان] زیاده بر همان مقدار به غایت مکروه و پیوسته امیدوار نجات بود عوارض احوال ایران بر خاطر گوارا شد و همت مصروف به معاودت بود و مقدور نمی‌گشت» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۱۲). او از اینکه نه در آمدن به هندوستان و نه در بازگشت از آن، اختیار به دست خودش نبوده است، شکایت می‌کند (لاهیجی، ۱۳۷۷: [۵] ۲۴۵-۲۴۴).

۵. صفویه دوستی

علاقه حزین به حکومت صفوی را باید در امتداد گرایش‌های وطن‌دوستانه و مذهبی او دید. حزین بر مبنای چارچوب‌های فکری خود، اعتقاد به نظام سیاسی و دینی صفویان داشت. او که ناپایداری سیاسی و گاه مذهبی ایران بعد از فروپاشی صفویه و وضع پریشان مردم را دیده بود، بیش‌ازپیش به احیای این حکومت دل بست، زیرا به‌زعم وی، با تلاش‌های حاکمان صفوی، اوضاع ایران به سامان و در امنیت بود (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۲ و ۲۲). خصایص بارز حکومت صفویه را «جوانمردی و وفا و پاس مروت و داد» ذکر می‌کند و می‌نویسد که آنچه آنها با زیردستان خویش از بیگانه و آشنا و حتی دشمنان خود «در روزهای درماندگی و التجا از احسان و امداد و انواع اعانت و یاری و و دلجویی و مهمان‌نوازی و غم‌خواری مقرون به کمال فروتنی و رعایت آداب مسلوک داشته‌اند، از نوادر و غرایب روزگار است و این شیوه را بر طاق بلند نهاده کسی را از سلف و خلف با ایشان دعوی همسری نیست» (همان: ۱۲۳). او از پادشاهان صفوی به نیکی یاد می‌کند و ناراحتی خود را از ورود افغان‌ها به ایران و قتل عام این خاندان نشان می‌دهد (همان: ۶۳-۶۲). این موضع وی نه از روی تملق، بلکه بر پایه عقاید شخصی اوست، زیرا بعد از سقوط صفویه و در برابر فرمانده قدرتمندی به نام نادر، از آنها دفاع می‌کند و همزمان با شاهان قدرتمند این سلسله نبود که امتیاز و صله‌ای از ایشان دریافت کند. در واقع، باور به نظم سیاسی و دینی ایران، موجب می‌شد که سخت به آنها علاقه‌مند و با نادر دشمن باشد.

حزین، دغدغه ثبات ایران را داشت و از اینکه صفویان توانسته بودند در یک دوره دوپست‌واندی ساله به این امر نائل شوند، هواخواه سرسخت آنان بود. او برای «بقای ملک و دولت» آنها بعد ورود افغانه، چندین بار پیشنهاداتی به طهماسب دوم و دیگر کارگزاران حکومت صفوی داد و مواردی را که سبب ضعف و انحطاطشان شده بود گوشزد کرد که به قول خودش، «به تقدیر موافق نیفتاد» (لاهیجی، ۱۳۷۷ [۵]: ۹۰). او از اینکه نظم سیاسی ایران به هم ریخته و در هر منطقه، اشخاص یا گروه‌هایی داعیه خودسری و فتنه‌انگیزی داشتند، ابراز نارضایتی می‌کند و معتقد است برای بازگرداندن نظم سیاسی، باید پادشاه مقتدری بر ایران حاکمیت داشته باشد. در عین حال، اعتقاد داشت که چنین شخصی در حال حاضر در ایران نیست و همه حاکمان عصر خود را شخصیت‌هایی فرومایه می‌دید: «مملکت خراب و ضوابط و قوانین ملکی در آن چند سالة ایام فترت همه از هم ریخته و پادشاه صاحب‌اقتدار و باتدبیر و رأی بایست که تا مدتی به احوال هر قصبه و قریه محال پردازد و به صعوبت تمام ملک را به اصلاح درآورد، این خود در آن مدت قلیله نشده بود و از مقتضات فلکه در این ازمنه رئیسی

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۴۹

که صلاحیت ریاست داشته باشد در همه روی زمین در میان نیست و در هر حال هر یک از سلاطین و رؤسا و فرماندهان آفاق از همه رعیت یا از اکثر ایشان فرومایه‌تر یا ناهنجارتر یافتیم» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۹۳-۹۲).

حزین نه تنها در ارتباط با دوره صفوی، بلکه در هر دوره‌ای که حکومت‌ها و حاکمان امنیت و نظم سیاسی ایران را تأمین می‌کردند، نظر مثبت داشته و به عکس، در شرایطی که حکومت‌ها یا حاکمان این مسئله را تأمین نمی‌کردند، بر ایشان می‌تاخته. برای مثال، در میان حاکمان تیموری، به شاهرخ نظر مثبت دارد، اما جانشینان او را که تا پیش از تأسیس صفویان بر ایران فرمان می‌راندند، به باد انتقاد می‌گیرد که «دقیقه از دقیق مخاصمه و مقاتله بایکدیگر مهمل نگذاشته خود را از قتل و ایدای هم معاف نداشته‌اند» (همان: ۱۲۰). او تغییر پیاپی حاکمان نیمه دوم حکومت تیموری را نپسندیده و علت اصلی پریشانی مردم ایران در این برهه را این مسئله می‌بیند.

درباره گورکانیان هند نیز به این علت که روابطی توأم با دورویی با صفویان در پیش گرفتند و در مواقع بحران و به خطر افتادن نظم سیاسی ایران به یاری‌شان نیامدند، موضع می‌گیرد، زیرا به زعم وی، تأسیس حکومت آنان در زمان بابر، با کمک شاه اسماعیل ممکن نمی‌شد و در زمان جانشینان بابر نیز پادشاهان صفوی به حمایت از آنان برخاستند و آنها نه تنها مراتب سپاسگزاری را درباره صفویان به جای نیاورند، بلکه راه «نخوت و غرور» را در پیش گرفتند (همان: ۱۲۲-۱۲۰). مطالعه منابع تاریخی نیز نشان می‌دهد که صفویان، با توجه به خطر ازبکان، روابط دوستانه‌ای با گورکانیان در پیش گرفتند و از آنها حمایت می‌کردند (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰؛ دوغلات، ۱۳۸۳: ۳۷۰).

۶. نگارش تاریخ مردم

تاریخ‌نگاری حزین را نمی‌توان تنها تاریخ معطوف به قدرت (تاریخ سیاسی) دانست، بلکه او به وضعیت توده‌های مردم و اقشار پایین و متوسط جامعه توجه نشان می‌دهد. «مردم» و «رعیت» دو واژه پرتکرار در نوشته‌های او هستند. وی در جاهای مختلف تاریخ خود تلاش می‌کند، تصویری از شرایط اقتصادی و معیشتی مردم به دست دهد؛ حرفه، پیشه و خلق و خوی‌شان را بنمایاند؛ به مصائبی چون قحطی، بیماری و گرسنگی که تأثیر مستقیمی بر زندگی و سرنوشت آنان دارد، اشاره کند و نقش آنها را در رخدادهای سیاسی بازگو کند. علت اصلی این مواجهه او به تاریخ، نگرانی برای وضعیت اقتصادی و امنیتی توده‌هاست. بعد از یورش افغان‌ها، بیش از همه از اینکه مردم مصیبت‌زده و گرفتار شدند، ناله سر می‌دهد و

می‌نویسد که «مردم را هیچ‌گونه آرامی از ستم آن شوربختان نبود و رعیت به جان رسید» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۶۲). در تهاجمات عثمانی‌ها به نواحی غربی ایران بعد از فروپاشی صفویان نیز می‌توان این نوع نگاه او را دید.

او آگاهانه نقش رعیت را در رویدادهای تاریخی نشان می‌دهد و برای اینکه مخاطبش آن را دریابد، برجسته‌اش می‌کند. دربارهٔ مقاومت مردم فارس در برابر افغانه می‌گوید «رعایای جمیع دهات و نواحی اگر همه ده خانه بود دست به تفنگ و تیر برده بر روی لشکری به آن عظمت ایستاده و ایشان را می‌رانند» (همان: ۸۷). در قزوین و خوانسار، به بررسی نقش «عوام و مردم بازار» در برابر این یورشگران می‌پردازد و از اینکه توانستند چهار هزار نفر از افغانه را در قزوین و سه هزار نفر از آنها را در خوانسار به قتل برسانند، شگفت و صفت‌ناپذیری به او دست می‌دهد. همچنین، از اینکه رعایای برخی از روستاهای ایران توانستند در زمان حاکمیت هفت‌سالهٔ افغان‌ها، ذخیره‌های آذوقه خود را حفظ و از سختی‌ها رهایی یابند، با خوشحالی یاد می‌کند (لاهیجی، ۱۳۷۷[۵]: ۱۹۷). دربارهٔ مقاومت مردان تبریز در برابر عثمانی که به قول او، به دستی شمشیر و به دستی عیال خود را داشتند، می‌نویسد: «آن‌گونه مردی و تهور از عوام شهری در روزگار کمتر واقع شده باشد» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۷۵). با این حال، زمانی که به هندوستان مهاجرت می‌کند و می‌خواهد به مسائل ایران بپردازد، غالباً به مسائل و رویدادهای سیاسی توجه می‌کند و به علت فقدان اطلاعات مناسب از وضعیت مردم، از پرداختن به این جنبه باز می‌ماند.

در مجموع، باید گفت که توجه حزین صرفاً به «فراستان و کارگزاران سیاسی» معطوف نمی‌شود، بلکه «فروستان و گروه‌های پایین اجتماع» را در نظر دارد و سیر تاریخ را محصول مراودات دوسویهٔ این گروه‌ها می‌بیند. به عبارت دیگر، تاریخ‌نگاری او، تنها تاریخ پادشاهان نیست، بلکه تاریخ احوال یک ملت و مردم است. از این لحاظ، اثر وی را می‌توان در زمرهٔ «تاریخ اجتماعی» نیز جای داد که از تاریخ‌نگاری‌های نخبه‌گرایانه و سیاست‌محور صرف فاصله می‌گیرد.

باتوجه به اینکه بیشتر تاریخ‌نگاران هم‌عصر وی، از منظر قدرت به تاریخ نگاه می‌کردند، اثر او واجد اهمیت است. برای مثال، محمدابراهیم نصیری عنوان کتاب خود را *دستور شهریاران* گذاشته و انگیزهٔ تألیف آن را بیان اتفاقات دورهٔ شاه‌سلطان حسین (تاریخ معطوف به قدرت) بیان می‌کند: «اراده دارم که به پایمردی خامهٔ دو زبان و دستکاری طبع افسردهٔ پریشان بیان، الواح صفحات این کتاب را از جواهر الفاظ رنگین و زواهر معانی دلنشین کردار و گفتار آن پادشاه دقیقه‌رس صاحب‌تمکین، رشک نگارخانهٔ چین و غیرت بساط شهریاران روی زمین

سازم» (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۴). نامی اصفهانی نیز هدف نگارش گیتی‌گشای زندیه خود را ثبت «وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی‌مقدار [جعفرخان زند]» ذکر می‌کند (نامی اصفهانی، ۱۳۶۳: ۳).

۷. رویکرد انتقادی در تاریخ‌نگاری

اظهارنظر و بیان انتقاد، ویژگی دیگر تاریخ‌نگاری حزین است که او را از مورخان هم‌عصر خود متمایز می‌کند. شکل‌گیری جریان انتقاد در تاریخ‌نگاری ایران را می‌توان در دوره قاجار و بعد از شکست ایران در برابر روس‌ها مشاهده کرد و دست یازیدن حزین به این روش، سال‌ها قبل از این واقعه حائز اهمیت است. احاطه او بر علوم مختلف، دغدغه‌های فکری‌اش نظیر حفظ ثبات و نظم سیاسی ایران و توجه به اوضاع مردم در تاریخ‌نگاری، موجب به‌کارگیری این شیوه شد.

سقوط اصفهان در حمله افغان‌ها و نبود تصمیم درست برای صفویان در رهایی از این قائله، یکی از نمونه‌های رویکرد انتقادی حزین است. به عقیده او، هنگام حمله افغان‌ها و محاصره اصفهان، با توجه به اینکه تمام ولایات ایران به‌جز قندهار در تصرف سلطان حسین بود، اگر پادشاه صفوی، اصفهان را ترک و به منطقه‌ای دیگر می‌رفت، می‌توانست کشور را از این مخمصه نجات دهد. او از اینکه عده‌ای «ناسنجیدگان» مانع از این امر شدند، ابراز بیزارگی می‌کند: «صلاح در حرکت پادشاه بود، چه مجال مقاومت با خصم نمانده و مقدور بود که خود با منسوبان و یا امرا و خزائن آنچه خواهد به طرفی نهضت کند، تمامی ممالک ایران سوای قندهار در تصرف او بود، اگر از آن مخمصه بیرون رفتی، سرداران و لشکرهای متفرقه کل مملکت به او پیوستندی و چاره کار توانستی کرد... و استخلاص اصفهان نیز در این صورت بود، چه بعد از رفتن پادشاه خصم را بر سر اصفهان زیاده کوششی فرصت نبود و به فکر کار خود می‌افتاد... به هر صورت تدبیری سودمند بود و آن همه خلق بی‌شمار به‌سختی تلف نمی‌شدند، اما موافق تقدیر نیفتاد و چند کس از ناسنجیدگان مانع آمدند تا آنکه شد آنچه شد» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۵۴-۵۳).

در جامعه بی‌ثبات ایران بعد از فروپاشی صفویان، حزین اندیشه‌های خاصی را دنبال می‌کرد. شاید او از نخستین کسانی باشد که از وضع ناهموار و سخت ایران در دوره خود به ستوه آمده و آرزو می‌کند، تغییراتی در کشور انجام شود. با این حال، او خود به صراحت در این باره اظهار می‌دارد که در این زمان، کسی که بتواند اوضاع را سامانی بخشد وجود ندارد، مگر اینکه از مردم فرنگ^۱ که «در قوانین و طرق معاش و ضبط اوضاع خویش استوارند»، کسی

۱. منظور حزین از فرنگ بیشتر انگلیسی‌ها هستند که در هندوستان حضور گسترده‌ای داشتند.

بتواند این آشفتگی را نظامی بخشد (همان: ۹۳؛ شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۵: ۹۰). در رساله «اتفاق‌الاحوان» که مدتی بعد از مرگش درباره احوال او نوشته شد نیز این نوع نگاه مثبت به غرب به چشم می‌خورد که به «آثار نیک ترقی ملک و دولت» آنها واقف بود (کلب‌حسن‌خان و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۶ و ۲۳). باید این نکته مهم را در نظر داشت که این رویکرد حزین، به این معنا نیست که او خواهان انجام اصلاحات اساسی و نوسازی در ایران به سبک فرنگیان باشد، بلکه به هم‌ریختگی شرایط زندگی او و البته آحاد مردم بعد از شکست‌های سیاسی صفویان، وی را طرفدار تغییر و به سامان کردن اوضاع ایران کرد. کمال مطلوب او، احیای حکومتی مقتدر چون صفویان بود که نظم و امنیت را در جامعه برقرار کند. عبدالهادی حائری به درستی گوشزد می‌کند که نگاه مثبت او به فرنگ، نشانگر نگرانی، دل‌شکستگی و بی‌خانمانی‌های زیادی است که بعد از یورش افغان‌ها به ایران و به‌ویژه اصفهان گریبانگیرش شد. از این‌رو، در آن لحظات ویژه فکری و روحی، خودبه‌خود، آسایش، آرامش و نظمی دیرپا را در سایه قوانینی آرزو می‌کرد که تنها در ممالک فرنگ می‌توانست جست‌وجو کند (حائری، ۱۳۷۲: ۱۹۹). به‌همین سبب، حزین نتوانست منطق تغییر و شکافی را که در سطح جهان میان تمدن شرق و غرب، از دوره صفوی به بعد به وجود آمد و جنبه استعمارگرانه به خود گرفت، توضیح داده و آن را در منظومه معناداری درآورد. در حالی که فعالیت‌ها و تلاش‌های غربی‌ها و به‌ویژه انگلیسی‌ها را چه در ایران دوره صفوی و چه در هندوستان درک کرده و وجهه استعماری آن را دیده بود.

بعد دیگر نگاه انتقادی حزین، مربوط به روابط حکومت‌ها و مردم است. او حکومت‌هایی را که سلوک مناسبی با مردم، در دوره‌های مختلف نداشته‌اند، به باد انتقاد می‌گیرد. در ارتباط با نوع سلوک حاکمان نیمه دوم تیموری با عامه می‌نویسد: «خلایق به طفیل تنازع و ظلم ایشان همواره در رنج و عنا و به اصناف محن و بلایا مبتلا بوده‌اند» (لاهیجی، ۱۳۳۲: ۱۲۰). در زمانه خود نیز از برخی حاکمان، نظیر حاکم لار که مالیات‌های گزافی از مردم می‌گرفتند و از هر خانه یک نفر را بدون موجب و پاداش وارد سپاه می‌کردند، به شدت انتقاد و از مردم دفاع می‌کند. او می‌نویسد، اگر همین «رعایای بیچاره» که گرفتار اعمال زورگویی شدند، نبودند، شهر لار به وضعیت فلاکت‌باری در یورش افغان‌ها می‌افتاد، زیرا آنها بودند که شهر را در برابر مصائب این گروه حفظ کردند (همان: ۹۸-۹۹). او، وجود این حکومت‌ها و حاکمان را موجب پریشانی خاطر مردم می‌بیند و معتقد است که باید «همت‌ها را مصروف دفع ایشان» کرد (همان: ۱۲۰).

حزین، در یکی دیگر از اظهارنظرهای خود، رابطه مستقیمی میان آب‌وهوا و شخصیت آدمی قائل می‌شود. او معتقد است، یکی از دلایلی که موجب شد، آثار مکرر و تزویر در میان طباع سلسله بابریه و هندیان زیاد باشد، آب‌وهوای این سرزمین است، زیرا «ظاهر است که

خلق این دیار با کسی بی‌غرض آشنا نیند و از باستان‌نامه‌ها هویدا است که قبل از اسلام نیز رایان و فرماندهان این دیار را همین طبیعت بوده [است]» (همان: ۱۲۲)، بدین‌صورت، یک روش ترکیبی را به کار می‌گیرد، به‌نوعی که در کنار نقل قول رخدادها، گاهی به تحلیل و حتی در مواردی به تعلیل آنها دست می‌زند؛ هر چند ممکن است، مانند مطلب اخیر پیش‌پاافتاده و متعصبانه باشد. این ویژگی از کار او، موجب شده است که از تکرار و یکنواختی که در سنت تاریخ‌نویسی آن زمان حاکم بود، فاصله بگیرد و به یک نوآوری در این زمینه دست بزند. او اگرچه خود در تاریخش از تاریخ‌نویسان گذشته و اسلوب کار آنها انتقاد نمی‌کند، در عمل از آنها فاصله می‌گیرد.

به غیر از کتب تاریخی، حزین در آثار دیگر خود نیز این شیوه را به کار می‌بندد. او در تذکره‌المعاصرین شاعران روزگار خویش را که مایه‌ای از شعر و شاعری نداشتند، به باد انتقاد می‌گیرد و معتقد است آنها فقط به‌دنبال این هستند، دیوانی برای خود درست کنند، در حالی که نمی‌دانند، ارزش شعر و شخصیت خود را پایین می‌آورند: «تسويد اين قوم بی‌سواد ستمی است فاحش بر کاغذ و مداد که اذکیا را از مطالعه آن نفرت و ضجرت آید و انس طبیعت به وحشت گراید، الحق حساست مشارکت این مشتی دژم عاری است بر ارباب قلم» (لاهیجی، ۱۳۷۵: ۹۴-۹۱؛ همچنین: لاهیجی، ۱۳۵۰: ۱۱۵).

نتیجه

حزین لاهیجی، از مورخان دارای استقلال فکری است و بر مبنای آنچه می‌اندیشیده، تاریخ خود را نگاشته است. وجود برخی از شاخصه‌های پیشینی که به او به ارث رسیده بود، موجب شد که برخی از ممیزه‌های تاریخ‌نگاری گذشته از جمله تقدیرگرایی، عبرت‌آموزی و اخلاقی‌نگری را حفظ کند. حزین با توجه به زیست در زمان و مکانی مشخص و بودن در شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی که نظامی از اعتقادات، ارزش‌ها و هنجارها را دارا بود، به این ممیزه‌ها در تاریخ‌نگاری پایبند بود. تحت تأثیر این اندیشه، او تاریخ را از یک‌سو عرصه تجلی اراده‌خداوند و از سوی دیگر، تصویری از کنش‌ها و تجربیات پیشینیان و راهنمایی برای بشر با تفکر در اتفاقات و عملکرد گذشتگان می‌داند. به‌همین سبب، برخی الگوهای تاریخ‌نگاری غالب آن زمان، در نوشته‌های او دیده می‌شود. از طرف دیگر، حزین، با فاصله گرفتن از برخی الگوهای حاکم، نشان داد که سنت غالب تاریخ‌نگاری، نتوانست بر روی او تمام و کمال تأثیر بگذارد. او از اغراق‌گویی بی‌اندازه و تملقات و بیان فضیلت‌ها، فاصله گرفته و با روشی خاص، رویدادها را نقل و تحلیل و عقاید شخصی خود را بیان کرده است. از آنجا می‌توان گفت، او منفعت را فدای عقاید شخصی خود نکرد که به‌رغم فروپاشی صفویان و

قدرت‌گیری نادر، به حاکم جدید پشت کرد و راه سرزمین هندوستان را که هیچ‌گاه نتوانست با آن ارتباط خوبی برقرار کند، در پیش گرفت، زیرا بر اساس دیدگاه او حکومتی چون صفویه می‌توانست ایران را از بحران‌ها و تلاطمات سیاسی مصون نگه دارد. از این رو، تاریخ‌نگاری او، هم مبتنی بر «اندیشه» است و هم شرح رخداد‌های تاریخی. حزین، با وجود دارا بودن کتابخانه بزرگ و دسترسی به بسیاری از کتب تاریخی، هیچ‌گاه به رونویسی از آنها پرداخت، بلکه عقل را در تاریخ‌نویسی ملاک قرار داد و با این رویه توانست، شکست‌ها و نابسامانی‌هایی را که ایرانیان در دوره او روبه‌رو شدند، تحلیل و برای آیندگان روایت کند. او تاریخ‌نگاری را برخلاف مورخان هم‌عصر خود نظیر محمدابراهیم نصیری، میرزامهدی‌خان استرآبادی و نامی اصفهانی، از شرح حال پادشاهان فراتر برد و به شرح حال ملت و کنش آنها توجه کرد. توجه به مردم و ملت و نگرانی از شرایط ایران، موجب شده بود که او دست به اظهار نظر و بعضاً انتقادهایی تند به مسائل پیرامون خود بزند.

منابع

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶) *اندیشه تاریخ‌نگاری در دوره صفوی*، تهران: امیرکبیر.
- آرزو، سراج‌الدین علی‌خان (۱۳۸۵) *مجمع‌الفنائس (بخش معاصران)*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- آقاجری، هاشم (۱۳۸۰) *تأملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی*، به کوشش حسن حضرتی، تهران: نقش جهان.
- استرآبادی، محمدمهدی‌بن محمدنصیر (۱۳۶۸)، *جهانگشای نادری*، تهران: دنیای کتاب.
- _____ (۱۳۴۱) *دره نادره*، به تصحیح جعفر شهیدی، تهران: انجمن آثار ملی.
- استفورد، مایکل (۱۳۸۴) *درآمدی بر تاریخ‌پژوهی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، سمت.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۴۹) *سبک‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲) *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- حسینی استرآبادی، سیدحسین‌بن مرتضی (۱۳۶۴) *تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: علمی.
- دوغلان، محمدحیدر (۱۳۸۳) *تاریخ رشیدی*، به تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۵) *شاعری در هجوم منتقدان: نقد ادبی در سبک هندی*، تهران: آگه.
- شوشتری، عبداللطیف‌بن ابی‌طالب (۱۳۶۳) *تحفه‌العالم و ذیل‌التحفه*، تهران: کتابخانه طهوری.
- عبدی‌بیگ شیرازی، خواجه زین‌العابدین علی (۱۳۶۹) *تکمله‌الاجبار*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۱، شماره ۲۷، بهار و تابستان ۱۴۰۰ / ۲۵۵

قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷) *فوائد الصوفیه*، به تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

لاهیجی، حزین (۱۳۳۲) *تاریخ حزین*، اصفهان: کتاب‌فروشی تأییدیه.

_____ (۱۳۷۵) *تذکره المعاصرين*، به تصحیح معصومه سالک، تهران: سایه.

_____ (۱۳۷۸) *دیوان حزین لاهیجی*، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، تهران: سایه.

_____ (۱۳۵۰) *دیوان حزین لاهیجی*، به تصحیح بیژن ترقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.

_____ (۱۳۷۷) [۱]، «رسالة خواص الحيوانات»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح ناصر باقری بیدهندي، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

_____ (۱۳۷۷) [۲]، «رسالة شجره الطور فی شرح آیه النور»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

_____ (۱۳۷۷) [۳]، «رسالة فوائد استماع صوت حسن»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح اکبر ایرانی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

_____ (۱۳۷۷) [۴]، «رسالة المذاکرات فی المحاضرات»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

_____ (۱۳۷۷) [۵]، «رسالة واقعات ایران و هند»، در *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.

_____ (۱۳۸۴) «مجموعه دوم [رقعات خاتم المتأخرین شیخ علی حزین علیه الرحمه و الغفران]»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، صص ۱۰۴-۸۵.

_____ و پندت گویند رام زیرک لکهنوی (۱۳۸۴) «هجو اهل کشمیر تصنیف: شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، جواب هجو اهل کشمیر تصنیف: پندت گویند رام زیرک لکهنوی»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، صص ۳۷-۲۹.

کروسینسکی، تادوز یودا (۱۳۶۳) *سفرنامه کروسینسکی: یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی. تهران: توس.

کلب‌حسن‌خان و کلب‌حسین‌خان (۱۳۸۴) «حالات شیخ محمدعلی حزین (برگرفته از اتفاق‌الآخوان)»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، صص ۲۸-۱۱.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲) *مجمع‌التواریخ: در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد*، تهران: کتابخانه طهوری/کتابخانه سنایی.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۹) *عالم‌آرای نادری*، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علم.

مستوفی، محمدمحسن (۱۳۷۵) *زبده‌التواریخ*، به تصحیح بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار.

منشی قمی، احمدبن حسین (۱۳۵۹) *خلاصه‌التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق (۱۳۶۳) *تاریخ گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.

۲۵۶ / تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری حزین لاهیجی (۱۱۸۰-۱۱۰۳ق) / محسن لطف‌آبادی

نصیری، محمدابراهیم‌بن‌زین‌العابدین (۱۳۷۳) *دستور شهریاران*، به تصحیح محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

واله داغستانی، علیقلی‌خان (۱۳۹۱) *تذکره ریاض‌الشعرا*، به تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.

وحید فزونی، محمدطاهر (۱۳۸۳) *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح سعید میرمحمد صادق، تهران: پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی.

Perry, John R (2012) "HAZIN LĀHIJĪ." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. XII, Fasc. 1, pp. 97-98.

List of sources with English handwriting

- Āqājari, Seyyed Hāšem (2001). *Ta'ammolātī Dar 'Elm-e Tārīk ,Va Tārīk Negārī Eslāmī*. Collected by Hasan Ḥazraī. Tehrān: Naqš-e Jahān.
- Ārām, Moḥammad-Bāqer (2007). *Andīšeh Tārīk Negārī Dar Doreh Šafavī*. Tehrān: Amīr Kabīr.
- Ārezouī, Serāj Al-Dīn 'Alī kān (2006). *Majma' Al-Nafā'īs*. Edited by Mīr Hāšem Moḥaddat. Tehrān: Anjoman Ātār va Mafāker Farhangī.
- Astarābādī, Moḥammad-Mehdī (1962). *Dorreh Nādereh*. Edited by Seyyed ja'far Šahīdī. Tehrān: Anjoman Ātār Mellī.
- Astarābādī, Moḥammad-Mehdī (1989). *Jahāngošā-i Nāderī*. Tehrān: Donyāye Ketāb.
- Bahār, Moḥammad-Taqī (1970). *Sabk Šenāsi*. Tehran: Amir Kabir.
- Dūglāt, Moḥammad Heidar (2004). *Tārīk-e Rašīdī*. Edited by 'Abāssqolī Ğaffārīfard. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Hā'erī, 'Abdolhādī (1993). *Noḳostīn Rūyārūeī Andīshegarān Iran Bā Do Rūryeh Tamaddon Būrzūvāzī garb*. Tehrān: Amīr Kabīr.
- Hoseīnī Astarābādī, Seyyed Hoseīn b. Mortezā (1985). *Tārīk-e Solṭānī*. Edited by Eḥsān Ešrāqī. Tehrān: 'Elmī.
- Kalb-Ḥassankān & Kalb-Ḥoseīnkān (2005). "Hālāt Šeyk Moḥammad 'Alī Ḥazīn" Collected by 'Aref Nošāhī. *Ā'īneh Mīrāt*. pp 11-20.
- Krusinski, Judasz Tadeusz (1984). *Safarnāmeḥ Krusinski*. Translated by 'Abdolrazzāq Donbolī. Tehrān:Tūs.
- Lāhījī, Ḥazīn & Lucknowi (2005). "Ḥajve Ahl-e Kešmīr Tašnīf Šeyk Moḥammad 'Alī Ḥazīn Lāhījī: javāb Ḥajve Ahl-e Kešmīr Tašnīf Lucknowi" Collected by 'Aref Nošāhī. *Ā'īneh Mīrāt*. pp 29-37.
- Lāhījī, Ḥazīn (1971). *Dīwān Ḥazīn Lāhījī*. Edited by Bīzan Taraqī. Tehrān: Ketāb-Forūšī-ye kayyām.
- Lāhījī, Ḥazīn (1996). *Tazkarat Al-Mo'āšerīn*. Edited by Ma'šomeh Sālek. Tehrān: Sāyeh.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh Al-Mozakerāt Fi Al-Mohazerāt" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by 'Alī Ujabī. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh Favā'id Estema' Šūt Ḥozn" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by Akbar Iranī. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh kavās Al-Ḥeyvānāt" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by Nāser Bāqerī Bīdhendī. Tehrān: Mīrās Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resā'leh Šajarat Al-Ṭūr Fī Šarḥe Āyāt Al-Noor" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by 'Alī Ujabī. Tehrān: Mīrās Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1998). "Resāleh Vāqe'āt Iran Va Hend" *Rasā'el Ḥazīn Lāhījī*. Edited by 'Alī Ujabī. Tehrān: Mīrāt Maktoob.
- Lāhījī, Ḥazīn (1999). *Dīwān Ḥazīn Lāhījī*. Edited by zabīhollāh Sāhebkār. Tehrān: Sāyeh.
- Lāhījī, Ḥazīn (2005). "Roqa'āt kātam Al-Mote'aḳerīn Šeyk 'Alī Ḥazīn" Collected by 'Aref Nošāhī. *Ā'īneh Mīrāt*. pp 85-104.
- Lāhījī, Ḥazīn. *Tārīk -e Ḥazīn*. Isfahan: Ketāb-Forūšī-ye Ta'īdīye, 1953.
- Mar'āšī Šafavī, Mirza Moḥammad *kalīl* (1983). *Majma' Al-Tawārīk*. Tehrān: Ketābkāneh Ṭahūrī.
- Marvī, Moḥammad Kāzem (1990). *Ālam Ārāye Nāderī*. Edited by Moḥammad Amīn Rīyāhī. Tehrān: 'Elm.
- Monšī Qomī, Qāzī Aḥmad (1980). *kolāšat al-Tawārīk*, Edited by Eḥsān Ešrāqī. Tehrān: Dāneshgāh-e Tehrān.
- Mostūfī, Moḥammad Moḥsen (1996). *Zobdat Al-Tawārīk*. Edited by Behrūz Gūdarzī. Tehrān: Bonyād Mūqūfāt Afšār.
- Nāmī Isfahānī, Mīrza Moḥammad Šādeq (1984). *Tārīk Gūtīgošā*. Tehrān: Eqbāl.
- Našīrī, Moḥammad Ebrāhīm (1994). *Dastūr Šahrīyārān*. Edited by Moḥammad Nāder Našīrī Moqadam. Tehrān: Bonyād Mūqūfāt Afšār.
- Qazvīnī, 'Abolḥasan (1988). *Favā'id Al-Šafavīyeh*. Edited by Maryam Mīrahmadī. Tehrān:

- Mo'asseseh Motāle'āt Va Taḥqīghqāt Farhangī.
Šafī'ī Kadkanī, Moḥammad-Rezā (1996). *Šā'erī Dar Hojūm Montaqedān*. Tehrān: Āgah.
Šīrazī, 'Abdī-Beīg (1990). *Takmelat al-Akbār*. Edited by 'Abdol-Ḥoseīn Navāeī. Tehrān: Ney.
Šoštarī, 'Abollatīf (1984). *Toḥfat Al- 'Ālam*. Tehrān: Ketābkāneh Tahūrī.
Stanford, Michael (2005). *A companion to the study of history*. Tehrān: Samt.
Vahīd Qazvīnī, Moḥammad-Tāher (2004). *Tārīk-e jahān Ārāye 'Abbāsī*. Edited by Sa'eed Mīr Moḥammad Šādeq. Tehrān: Pažūhešgāh 'Ulūm Ensānī.
Vāleh Dāgestānī, 'Alī-Qolī (2012). *Tazkareh Riyāz al-Šo'arā*. Edited by Abolqāsem Rādfar & Gītā Ašīdarī. Tehrān: Pažūhešgāh 'Ulūm Ensānī.

English Source

- Perry, John R (2012). "HAZIN LĀHIJI." *Encyclopaedia Iranica*. Vol. XII, Fasc. 1, pp. 97-98.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

An Analysis about Historiography and Historical Perspective of Hazin Lahiji¹

Mohsen Lotfabadi²

Received: 2020/9/22

Accepted: 2021/5/27

Abstract

Although Hazin Lahiji is known as a poet, part of his fame comes from his history books. Between his various books, there is two books in the field of history that reveal his approach in this field. So many researches have been done on Hazin Lahiji's literary character or other aspects of his life, but no research has been done on his historical insights. This article intends to examine the historiography And historical Perspective of Hazin Lahiji in order to find out in which intellectual frameworks Hazin Lahiji has addressed the history and authored his work. The results of this article show that Hazin was in line with the historiography of his time in characteristics such as lessoning from the past, fatalism, ethics and patriotism and wrote his history in these intellectual frameworks. In these features, he used the heritage of Iranian historiography. But in characteristics such as being outside the formal framework, having a specific idea, having a critical approach and writing the history of the people, he was outside the dominant paradigm. His comprehensiveness in various sciences was influential in this matter.

Keywords: Hazin Lahiji, Historical Perspective, Historiography.

1. DOI: 10.22051/hph.2021.30130.1419

2. Postdoc Researcher, History Department, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
mohsenlotfabadi@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507